



۲۰۱۶/۱۲/۱۲



محمد ولی آریا

نخبه برگزیدگان به مناسبت مولود حضرت محمد (ص)

پروردگار، مشت خاکی برداشت و از روح ملکوتی خویش در آن گذاشت. آدمی را بیافرید و چنان مُشرفش گردانید که فرشتگان از آن انگشت حسرت گزید. او را جولانگاهی عظیم، از گل سیاه و صلصال تا اوج ثریا بخشید، و بهترین را برای هدایتش برگزید.

خداوند (ج) از فرزندان اسماعیل (ع)، کنانه را برگزید و از کنانه قریش را برگزید، بنی هاشم را از قریش برگزید و از بنی هاشم محمد (ص) را برگزید. او نخبه برگزیدگان است.

رب الحی که می توانست، برگزیده عزیزش را در سایه صیانت پدر آرامش دهد؛ اما او را محروم از آن ساخت، چنان که چشمان معصوم وی، محبت پدر ندید و گوش وی آوای مهربانی پدر نه شنید.

رب الباسط که می توانست او را سرشار از نعمت های زمین و آسمان بگرداند، چنان که شور و سرور کودکان اش نغمه وجد در گوش زمان زمزمه کند؛ مگر آن کودک خورد سال را در دل دشت های تفتیده از گرما به شبانی اشتران عظیم الجسه گماشت.

رب الحفیظ که می توانست با دستان پر مهر مادر، گرد صحرا را از رخسار لطیف وی بستراند و آغوش گرم مادر را بستر خواب ناز وی بگرداند؛ اما او تا چشم گشود، خود را بر مزار مادر ایستاده دید.

به جد کهن سال پناه برد، تا بدان تکیه کرد، این درخت خزان زده نیز در باد زمستان فرو غلتید و او را در دل طوفان تنها گذاشت.

او که فرزندان دلبندهش را بدست خویش یک یک در خاک نهاد، خدای عز و جل، حتی به وی اجازه اشک ریختن نداد. رب الرفاع که می توانست او را در هاله ای از شکوه و قدرت بر تخت صولت جهان بنشانند؛ مگر او را مواجه به طعن و تهمت ناکسان گرانید.

رب القهار که می توانست آسمان بر سر و زمین را بر پای دشمنان وی به اشاره ای از جای بجنباند و هستی شان را نیست کند، گذاشت، جهال و گمراهان بر سر این سرور برگزیدگان سنگ بکوبند و در راهش خار مغیلان بپاشند.

این امر اسرار حکمت خالق برتر است و عقول بشر جز در قیاس ظاهر، به کنه آن نرسد؛ اما رب عالم، بی شک از این مثال، حکمتی برای رسول عزیزش و درسی برای بشریت داشت، و گر نه ضرورتی بدان نداشت.

او را یتیم گردانید، تا رنج کودکان بی پناه و حرمان محبت و نوازش را به وی بچشانند.

او را در گرمای روز و سرمای شب صحرای بی آب و درخت، آزرده، تا رنج آوارگان و سوز تشنه لبان را به وی حالی کند. او را در معرض طعن حاسدان و تهمت فاسدان گذاشت، تا سخنان باطل و چهره های کذاب را تشخیص نماید. سر پر بار و رخسار ملکوتی او را به سنگ جاهلان خیره سر خونین ساخت و پایش را به خار منافقان جریحه دار گردانید، تا صبر و مقاومت را در وجود وی به اوج تصور انسانی برساند. او همه درس ها را از رب الهادی فرا گرفت و همه درد ها و رنج های جانکاه بشر را با گوشت و پوست و روح و روان خویش لمس و تجربه کرد، و بالاخره از آزمون خدائی سر فراز بیرون آمد. آن گاه رب المعز و خالق هست و بود، ودیعه ای را به وی سپرد که فقط او سزاوار آن بود، خالق عالم او را نبی نخبه خویش گردانید و نور حق را در روح و روان وی گنجانید، کلام خویش را بر زبان او نهاد، و رسالت خدائی را در وجود او خاتمه داد.

ای کودک یتیم تو یتیمان را پدر	ای ناجیی فقیر تو فقیران را گهر
ای قاصد یزدان تو به الهام کار ساز	راهی دگر ز سیر در افلاک کرده باز
آهنگ اختتام نبوت نواختی	آغاز راه نو ز نیایش تو ساختی
اعجاز سیر تو اندیشه را فسرد	اعماق نظم تو هوش از سرم ببرد
بر بستر سیاه اباطیل روز گار	برقی ز تو جهید از انوار کردگار
دادی تو تیغ حق به مردان بزم عیش	بردی تو خفتگان بشر در صفوف جیش
گردن کشان دهر تو کردی در سجود	دستور عشق رب به سر نامه تو بود
اوصاف انبیا همه یکجا تو داشتی	سنگ بنای عدل و تدبیر گذاشتی
کردار براهیم خلیل حسن یوسف	زهد مسیحا و اطاعات یونست
عزم و شکیب ز موسی گرفته ای	بر پای صبر همره ایوب رفته ای
میراث خلق و سیرت آدم تو برده ای	شهد توان ز دریای نوح خورده ای
قول و قرار تو چون اسمعیل داشتی	نقش وقار و صولت الیاس نگاشتی
آوای تو چو نغمه داوود بوده است	مینای حُب تو سر دانیال کرده مست
رهوار پای عصمت یحیی تو رانده ای	بی مُدّرس رمز دو عالم تو خوانده ای
در عرصه جدال انکار و اعتقاد	سالار جنگ حق و خورشید اعتماد
بر مسند تفکر و تدبیر و رأی و عزم	بودی تو صدر نشین همه دوستان بزم
بر پایگاه عرش رسولان کردگار	آخر نشسته و ز اول یافته اعتبار
آورده ای پیام حقیقت ز اوج نور	ظلمت سرای ما مُنقَش چو کوه طور
ای مظهر قوام و دوام رمز زندگی	ای رهبر قیام و سجود حُر و بندگی

مستی بزم تو دل و دنیا ربوده است

گرتو شفیع من شوی سر میدهم ز دست